

شد.

### [دیگر علما]

حاجی شیخ محمد حسن نجفی [مصنف کتاب جواهر الکلام]

آقا سید محمد تقی قزوینی [شرحی مفید بر نهج البلاغه نوشته و در نظم اشعار استاد بود و تجرید و لمعه را به نظم کشیده و دیوانی نیز مشحون از قصاید عربی و فارسی دارد].

حاج سید تقی کاشانی

آقا محمود کرمانشاهانی

حاجی سید ابراهیم قزوینی [مصنف: شرح شرایع، کتاب طلاق، ضوابط در علم اصول و نتایج الاصول]

حاجی ملا اسدالله بروجردی [صاحب تصانیف کثیره]

آخوند ملا سعید بارفروشی [مصنف رسایل متعدده در فقه]

حاجی ملا جعفر استرآبادی [الاصل تهرانی مسکن نصنف رسایل مفیده: رساله مقالید و کتاب سلاسل الاحکام و شارع دین و بیت الحکمه و شوارع و عقاید الاسلام و مصابیح الاصول و ...]

حاجی سید کاظم رشتی

۱. حاج سید محمد باقر شفتی، مسجدی به هزینه شخصی خود ساخته که از سال ۱۲۴۵ تا ۱۲۵۸ هـ ساختمان آن طول کشید، در موقعی که سید شفتی مسجد معروف خود را در محله بیدآباد اصفهان و در مجاورت منازل خویش می ساخت، فتحعلی شاه به دیدن او و تماشای آن مسجد رفت و از سید خواهش نمود که او را نیز در مخارج آن بنا شریک و سهیم سازد سید قبول نکرد. شاه گفت گمان نمی کنم که شما را قدرت اتمام چنین بنائی باشد. سید جواب داد: مرادست در خزانه خداوند عالم است. وفات سید در سال ۱۲۶۰ هـ به سن هشتاد (۸۰) سالگی در اصفهان اتفاق افتاد و در همان مسجد که به هزینه شخصی خود ساخته بود دفن گردید، سید رشتی صاحب کتابخانه معتبری بود و به تحصیل کتب نفیس زیاد عشق و علاقه می ورزیده و در خرید و جمع کتب از هیچ گونه خرجی خودداری نداشت و کتابخانه او در آن عصر در داشتن نسخه های نفیس و ارزنده بی نظیر بود و خود او مدعی بوده که هیچ کتابی نیست که او از آن نسخه ای نداشته باشد، پس از وفات سید شفتی فرزندش حاج سید اسدالله (متوفی ۱۲۹۰ هـ) فرزند اکبر و ارشد سید به تملک کتابخانه پدر قناعت ورزید و سایر ماترک را برای ورثه دیگر گذاشت.

میرزا احمد تبریزی

ملا آقای قزوینی

آقا میر محمد مهدی اصفهانی [مصنف کتابی در امامت فارسی و شرحی بر نهج البلاغه]  
حاجی ملا صالح برقانی [مصنف: شرحی بر ارشاد علامه و تفسیری بر قرآن و رساله  
معدن البکاء و منبع البکاء و مخزن البکاء]

حاجی ملا تقی برقانی [مصنف: عبون الاصول و شرحی بر شرایع در فقه چهار جلد و  
رساله در عبادات]

مخفی نماناد که اگر مؤلف در مقام تعیین و حسب و سال عمر و زمان وفات و  
بیان کتب و تالیفات علما و فضلا و محققین این عهد برآید کار بس صعب و مشکل  
گردد، و خلاف سیاق تاریخ نگاری است، لهذا از اطنا ب معذور دارند، و نگارنده  
را در رد و قبول، احدی از اهل غرض شمارند، چه مقصود ذکر معارف علمای  
معاصرین است نه تحقیق مسائل دین و العذر عند الکرام مقبول.

### در ذکر بعضی از

### ابنیه و اعمال خیر و آثار و برّ

### حضرت خاقان صاحبقران انارالله برهانه

از جمله ابنیه حضرت خاقانی امام «مسجد جامع سلطانی» است در دارالخلافه  
طهران و خواستن امام جمعه به جهت امامت آن مسجد بهشت نشان.  
دیگر: مدرسه جدید خاقانی در کاشان.

دیگر: مسجد و مدرسه سمنان که بی نظیر است و به سرکاری حاجی سید حسن  
اتمام یافته که هر یک را درایت باید نه روایت.

و از عمارات خاصه ملوکانه که سلاطین بزرگ را از آن ناگزیر است «عمارت  
خورشید» و «گلستان» و «عشرت آئین» و «سروستان» و «کاخ بلور» و «صرح ممرد» و  
باغ خارج شهر موسوم به «قصر قاجار» و «نگارستان» و «دلگشا».

و در اصفهان به امر خاقان بی همال و به سرکاری معماران سمنار مثال عمارات  
بسیار بنیاد شده و به انجام آمده از جمله عمارت «خلد برین» قریب به سعادت آباد

قدیم و از بساتین دو چهار باغ یکی در خارج دروازه خواجو موسوم به «فتح آباد» و دیگر دروازه طوقچی مشهور به «امین آباد».

دیگر: شهر و قلعه و عمارات سلیمانیه بر لب رود کرج.

دیگر: تخت قاجار شیراز، جهان نما، و بحرالارم بارفروش، و سپهر برین سلطانیه، و قصر جنان چشمه علی، و عمارات اوجان تبریز، و عمارت فین کاشان. و از رباطات: رباط جاجرود، و کناره گرد، و رباط کوبر، و رودشور قم، و رباط سنسن کاشان.

و به حکم حضرت خاقانی هر یک از شاهزادگان در بلدی بناها کرده‌اند و مصارف آن را به خرج دیوان اعلی آورده. الذال علی الخیر کفاعله.

اگر چه هنوز چنانکه باید آنچه شاید از اخلاق و اوصاف خسروانه به تحریر نیامده، ولی از بیم اطناپ و خوف اسهاب عنان [۳۶۱] ادهم خامه سریع السیر را از جولان فرو کشیدن اولی، و به ذکر بعضی از وقایع قبل از جلوس حضرت نایب السلطنه العلیه العالیه محمد میرزای قاجار ولیعهد شهریار مغفرت آثار پرداختن اولی و انساب است تا سلسله کلام از یکدیگر گسیخته نگردد و با صادرات جلد دیگر که سیوم مجلد تالیفات من بنده درگاه و دهم مجلد روضه‌الصفای میرخواند محسوب همی‌گردد ارتباط محکم و اتصال کامل حاصل کند.

در بیان بعضی وقایع و حوادث که  
بعد از رحلت خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و  
قبل از جلوس میمنت مانوس وارث تاج و گاه  
خسرو صاحبقران نایب السلطنه و ولیعهد دولت  
حضرت سلطان محمد شاه قاجار ادام الله مُلکه  
روی داده است علی الاجمال

سابقاً ترقیم یافت که بعد از قضیه ناگزیر حضرت خاقان نواب حسام الدوله  
محمدتقی میرزا که با نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مأمور به  
وصول تنخواه بقایای فارس بود، بعد از استماع این خبر وحشت اثر او را وداع کرده  
راه بروجدرد برگرفته برفت، و فرمانفرما نیز به راه شیراز پویان گردید. نواب  
سیف الدوله در فوج جدید ابوابجمعی مایور خان بماند. و امین الدوله، تاج الدوله را  
برداشته به شهر رفته در خانه جناب حجة الاسلام حاجی سیدمحمدباقر مجتهد  
معتکف شد. و نواب شاهزاده آزاده عبدالله میرزای دارا قبل از حرکت اردو به سوی  
دارالخلافه رفت و نواب شاهزاده محمدرضا میرزا به جهت ابلاغ این خبر و اظهار  
خلوص با حضرت نایب السلطنه مخصوص به راه تبریز روانه گردید، و آصف الدوله  
بعد از ورود به قم و تدفین جسد مبارک صاحبقرانی توقف کرده به دارالخلافه نیامد.  
و سپهدار به عراق رفت.

اطراف ممالک ایران که هر یک مشحون به وجود شاهزادگان و امیران بود  
اختلاف و انقلاب گرفت و در هر سری سودائی در آمد، نواب شاهزاده فرمانفرما از

عرض راه محمد کاظم خان شیرازی را به شیراز فرستاده به محرمان و مقربان خود از این قضیه آگهی داد، و غالب خلایق استحضاری حاصل نکره بودند تا موبک والا به حوالی شیراز رسید. و چون ارباب استقبال به پذیرگی کوکبه جلال رفتند، نواب فرمانفرما را دیدند که با روئی چون چهارده ماه، ولی در تنق میغ سپاه به خلاف همیشه که در ورود زینتی و تجملی به کمال مرعی می فرمود، امروز با لباس مشکین و با حالتی غمگین است. خلایق نیز ملول در رکاب فرمانفرما آمده وارد باغ شهر شدند، و در عمارت آینه موسوم به کاخ همایون که از ابنیه جدیده بود بنشست. عموم خلایق را از امرا و رعایا و کدخدایان و ریش سفیدان به نزدیک خواسته اظهار واقعه کرد، و همگی چنانکه رسم است تسلیت گفتند و اظهار اطاعت کردند. چون سابق بر این او را در خطاب فرمانفرما می گفتند در این وقت متردد شدند، و در هنگام تکلم خطاب به بطی لکنت متکلم می شدند. جناب شکرالله خان نوری و مؤلف در نزدیکی کاخ ایستاده بودیم و این معنی را معروض داشتیم. نواب فرمانفرما پاسخ داد که: هر چه سابقاً خطاب می کردند و لقب داشته ام اکنون نیز همان است تا شاهد تقدیر از پرده غیب روی نماید.

مع القصة مردم را رخصت داده برفتند و منتظر اخبار دارالخلافه همی بود. و پس از چندی نواب شجاع السلطنه به شیراز آمده در این باب سخنان راندند و مجالس کنکاج برآرستند تا خبر رسید که نواب ظل السلطان در دارالخلافه جلوس کرده، شجاع السلطنه مذکور کرد که: پیداست که ما اسن از ظل السلطان و به اظهار داعیه از او انسبیم. و نواب فرمانفرما از حیثیت دولت و مال و کبر سن از همه الیق، شاهزادگان عراق نیز نامه فرستاده و بعضی نیز خود آمدند.

مع القصة بر مصلحت وقت اظهار داعیه کردند و سکه زدند و خطبه خواندند، و حضرت فرمانفرما را «بندگان اقدس» لقب دادند. و همچنین در مناصب ارباب منصب نیز تغییر و تبدیلی رفت، نواب رضاقلی میرزای نایب الایاله را که در بندر بوشهر و دشتستان همی بود به «فرمانفرما» ملقب داشتند، و هکذا مقامات سابقه همه را به جانب علو متمایل ساخته به هر کس منصبی تازه داده شد. از جمله مؤلف این تالیف را که در آن اوقات صندوقدار جنسی و به منصب احتساب شیراز نیز منصوب بود به خلعت و منصب «ملک الشعرائی» و قصیده خواندن در سلام عام

اختصاص دادند.

القصة چندی بر این نهج در گذشت تا از پرده چه به ظهور آید، و همه روزه از جناب امین الدوله نوشتجات اخبار و تشویق به اقتدار می‌رسید و نواب شجاع السلطنه را به حرکت از شیراز به اصفهان ترغیب همی‌کرد و در تهیه حرکت بودند.

## ذکر وقایع حال نواب شاهزاده ظل السلطان و جلوس در طهران

سابقاً مرقوم افتاد نواب شاهزاده علی‌شاه ملقب به «ظل السلطان» برادر صلیبی و بطنی نواب شاهزاده اعظم ولیعهد معظم نایب السلطنه العلیه عباس میرزا بوده و بعد از رحلت آن حضرت تمنای نیابت سلطنت داشته، و بالاخره مقرر شد که نواب امیرزاده بزرگوار محمد میرزای قاجار ولیعهد دولت و حکمران آذربایجان و خراسان باشد، و نواب ظل السلطان حاکم طهران و حارس وجود مبارک گردد. و بر این جمله بگذشت و حضرت ولیعهد چنانکه گذشت به آذربایجان فرمود و زیاده از نه (۹) ماه فاصله آن منصب و رحلت خاقان معظم نیفتاد. چون ظل السلطان حاکم طهران و خزینه دولتی و اهالی حرم و شاهزادگان محترم همه در دست او بودند، خود را سلطان بالاستقلال شمرد، خاصه که رکن الدوله بعد از ورود با جنود، بازوبند مخصوص گرانبهای حضرت خاقان را که مشهور عالم است به وی داده، شاهزادگان نیز به جهت صلاح حال خویش به گرد وی اجتماع کردند و سر به سلطنت او فرود آوردند.

پس از اطمینان از ملکزادگان و امرای دربار ساعتی سعد تعیین کرده تاج کیانی را بر تارک بر نهاده، کمر خنجر و بازو بند و سایر ائانه سلطنت خاقان بی‌مانند بر خود ترتیب داده و [۳۶۲] در مجلس جلوس جابجا بر نهاده بر تخت خاقان برفته، خطبه و تهنیت رانندند. او نیز با احضار سلام اظهار التفات و اکرام کرده به وعد و وعید و بیم و امید خلائق را سکون داد و به فکر تهیه استحکام امر پادشاهی افتاد. به شاهزادگان

اطراف نامه‌ها و پیام‌ها کرد و بذلها به کار برد، هر قطعه از قطعات صفحه ایران را که کنام شیران است به اقطاع شاهزادگان عیش طلب مقرر کرد، و در خزاین خسروی و سر دفاین خسروی گشودن فرمود، و مضمون این بیت را به کار بست که گفته‌اند:

### نظم

به زر می توان لشکر آراستن      به لشکر بسا کینه‌ها خواستن  
 نخست به هر یک از شاهزادگان حضور به قدری که می خواست بذل و بخشش  
 کرد و سپاهیان متفرقه را مجموع خواست، بازاریان بی مایه به هوای زر مکمل و  
 مسلح شده به شغل و منصب و انعام مقرر می یافتند، و بنیاد لاف و گزاف  
 کردند، و عرصه باغشاه را گمان راغ رزم گاه و میدان درب ارک را تصور میدان اجل و  
 مرگ نموده دواسبه به جولان درآمدند و غافل که:

بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول

نخست رکن الدوله علی نقی میرزا را به اصلاح ذات البین روانه خدمت حضرت  
 ولیعهد کرده تمنا آنکه: آذربایجان به وجه اقطاع او باشد و سلطنت ایران را به عم  
 اکرم واگذارد.

و بعد از رفتن رکن الدوله نواب شاهزاده امام ویردی میرزای کشیکچی باشی و  
 ایلخانی قاجار را با پانزده هزار (۱۵۰۰۰) کس پیاده و سوار و توپهای تنین تن اژدر  
 اوبار به محاربه حضرت ولیعهد و سپاه آذربایجان مأمور داشت، و بیست هزار  
 (۲۰۰۰۰) تومان به نواب امیرزاده اسکندر میرزا فرزند شاهزاده مُلک آرای مازندران  
 داده که سپاهیان دارالمرز را تهیه و تدارک کرده به حضور اعلی آرد؛ و روانه تبریز  
 کند. و سه هزار (۳۰۰۰) تومان نیز به جهت جذب قلب و استمالت خاطر  
 آصف الدوله به قم ارسال داشته، مجملاً قریب به هفتصد هزار (۷۰۰۰۰۰) تومان از  
 خزانة عامره بیرون آورده و بر مردم تقسیم نمود، و نام نامی خود را «علی شاه» و  
 «عادل شاه» نهاده به قبض و بسط امور مُلک داری پرداخت، و خوش آمدگویان از  
 اطراف او را به مرحله غرور و نخوت پی سپر ساختند و به جلب منفعت خود  
 پرداختند.

و نواب ظل السلطان ملقب به «عادل شاه» در طهران و حضرت حسینعلی شاه و  
 نواب حسنعلی میرزای شجاع السلطنه امیرزادگان فارس و کرمان در فارس، و

امیرزاده هلاگو خان در یزد، و نواب سیف الدوله در اصفهان و نواب شیخ الملوک در ملایر، و نواب حسام السلطنه محمدتقی میرزا در بروجرد و نواب حشمت الدوله محمد حسین میرزا در کرمانشاهان، و نواب فرخ سیرمیرزا در همدان، نواب قهرمان میرزا در مشهد مقدس، و نواب شاهزاده معظم محمدقلی میرزا در مازندران، و سایر شاهزادگان و حکام ایران در دارالخلافه همه به انتظار وقت و انتهاز فرصت مترصد بودند که کار بر چه منوال خواهد رفت، و فی مابین حضرت نایب السلطنه ولیعهد و عم اکرم صاحب تختگاه و خزاین چه خواهد گذشت تا هر یک بعدها تکلیف حال خود را دانسته باشند؛ و از آن پس که کار دولت بر یک سلطان قوی شوکت قرار گیرد از صلح و جنگ آنچه صرفه حال هر کس نماید رفتار نمایند، و هر یک به سر انجام سپاه و استعداد حرب اهتمام داشته.

### در ذکر وقایع تبریز و مراجعت امیر نظام از قازلی گول و انتشار خبر رحلت خاقان صاحبقران و انتظام آذربایجان و جلوس حضرت سلطان محمد شاه در تبریز

اما حضرت ولیعهد بختیار و شهریار کامکار محمد میرزای نایب السلطنه خاقان قاجار بعد از انتظام امر بلاد آذربایجان و فرستادن امیرزادگان جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و احمد میرزا و مصطفی میرزا مخدولاً و معزولاً به قلعه اردبیل، در باب اموال تجار که در سرحدات ایران و روم، اکراد به غارت برده بودند با پاشایان آن سرحد و سر عسکر دولت آل عثمان گفتگو فرموده کار بدانجا رسیده بود که امیر نظام آذربایجان محمدخان زنگنه با لشکرهای مأموره به سرحد رفته در قازلی گول اتراق نموده، و محمداسعد پاشا سرعسکر ارزنة الروم نیز به سرحد آمده با امیر نظام آذربایجان مقرر داشتند که معادل هفتاد هزار (۷۰۰۰۰) تومان نقد خسارت و غرامت اموال تجار را که اکراد جلالی به سرقت و غارت برده بودند کارسازی نمایند.



و از قرار مصالحه نامه فی مابین دولتین ایران و روم متعهد شدند که طایفه جلالی و سایر طوایف متعلقه به خاک ایران را در خاک ارزنة الروم راه و جای ندهند و پیوسته عهد و میثاق اتحاد را مرعی دارند که مقارن این حال نواب شاهزاده محمدرضا میرزای متخلص به «افسر» از راه در رسید و کیفیت رحلت خاقان صاحبقران مغفور را در اصفهان چنانکه رفته بود معروض داشت.

و این خبر دهشت ثمر و وحشت اثر در آذربایجان پراکنده و منتشر شد و طوایب خیالات سابقه و مناشیر تصورات لاحقہ کطی السجل پیچیده و در هم نوردیده گشت، و محقق گردید که مادر حیلی دهر حادثه‌زا چه حادثه تازه‌زاده است، و بنای سلطنت ایران را به تازگی بر بنیادی جدید نهاد.

حضرت نایب‌السلطنه که از رحلت پدر معظم خاطری ملول داشت از وفات جد اعظم به غایت اندوهناک شد و بریدی سبک سیر به احضار امیر نظام روانه فرموده او را با سپاه مأموره از قازلی‌گول به دارالسلطنه تبریز خواند، و با امرای دربار و جناب قایم مقام به مشاورت برنشانند. و کلا بنیاد کلمه مشاورت را بر این بر نهادند که خاصه وصایت و صاحب ولایت و نایب‌السلطنت خاقان پیر و صاحبقران کبیر امیرزاده بزرگوار است، و باید به دولت و اقبال عزیزت دارالخلافة را مصمم کرد، و بر آن سرعت که کیخسرو از توران به ایران آمده در مُلک نیای خویش کیکاوس استقلال یافت، این فرزندزاده نیز به تختگاه موروثی جد و پدر خود برنشیند.

زیرا که وارث پدر و جد بود پسر<sup>۱</sup>

امرای آذربایجان و قایم مقام لازم‌الاحترام به احتشاد سپاه نظام و اجتماع سواران والا مقام اشارت رانند و به عزم ورود طهران عزیزت محکم کردند. جناب امیر نظام به توقف آذربایجان و محارست آن سرحدات و سامان مقرر و جناب قایم مقام به همراهی [۳۶۳] نایب‌السلطنه ولیعهد و التزام رکاب ظفرمآب مفتخر گردید، لهذا معروض داشت که:

با وجود مکانت و سلامت امیرزادگان اربعه که مزاج شخص  
آذربایجان را به منزله عناصر اربعه‌اند در اردبیل، طریقه حزم نیست که  
به دارالخلافة روی آوریم، هرگاه ملازمت من بنده در رکاب لزومی

داشته باشد نخست باید حضرت ولیعهد از جمیع اقارب و عشایر و اعمام و اخوان چشم پبوشند و آنچه در اهلاک و اتلاف هر یک معروض دارم به نبوشند تا کار ملک موروث که اکنون چون کمان به کزی خوی کرده چون تیر خدنگ راست گردد و الا مرا رخصت دهند که در خانه نشسته به دعاگوئی اشتغال گزینم، و هر کس را که صلاح دانند مأمور به شرفیابی رکاب و التزام ذهاب فرمایند. چه بعد از استیلا و استقلال بر اریکهٔ اجلال احتمال رهائی امیرزادگان یا تقرب اعمام می رود و آنان با من مخاصمت خواهند کرد، مقدمه این افتتاح عمی امیرزادگان است.

و همانا والدهٔ حضرت ولیعهد را نیز در این باب با خود متفق القول کرده سخن رانند، و گروهی نیز تصدیق نمودند.

حضرت ولیعهد تصور فرمود که گذاشتن او در تبریز و بردن امیرنظام صورتی صحیح ندارد و نبودن او در رکاب خاصه در آغاز کار صلاح نخواهد بود، لاجرم به دلخواه او سکوت گزیده، فرمود: هر چه مصلحت دولت است مختاری.

## اکور کردن شاهزادگان در قلعهٔ اردبیل

جناب قایم مقام رقیمه‌ای نگاشته مهر مبارک حضرت ولیعهد را بر آن زده بیرون آمد، به دست اسمعیل خان قراجه‌داغی فراشباشی داده مأمور به اردبیل نموده، وی بدانجا رفته امیرزاده جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را مکفوف البصر و احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا را مرخص کرده باز گردید. و آن دو امیرزاده دلیر عالی همت را در آغاز جوانی و ابتدای سلطنت برادر اکبر از تماشای تجملات شاهنشاهی دیده آرزو فرو بستند.

### بیت

چنین است دوران و زینسان بسی است  
زیان کسی سود دیگر کسی است

بالجمله نواب جهانگیر میرزای مذکور در تاریخ مجملی که بعد از وقوع این واقعه نوشتن فرموده مرقوم داشته که: اسمعیل خان بنا بر حزم در این امر تقدم نکرده بعد از ورود به اردبیل به آستانه جناب شیخ صفی الدین رفته معتكف شد، و حکم را به نواب امیرزاده بهمن میرزا داده و گفته که:

چون من به چنین حکمی از حضرت نایب السلطنه شفاهاً مأمور نشده‌ام و قایم مقام مرا فرستاده، و این حکم را به من داده، من خود را در کار اولاد نایب السلطنه مغفور دخالت نخواهم داد، و از مال این نکال خایفم.

و در شب پانزدهم رجب ۱۲۵۰ (هـ / نوامبر ۱۸۳۴ م) محمد مهدی خان نوری حاکم اردبیل و جمعی فراشان میر غضب ریخته بدین امر مقاومت ورزیدند. علی ای حال چون این کار چنانکه مقدر بود گذشت.

### عزیمت محمد شاه به تهران

حضرت ولیعهد دولت ابد مدت که در هفتم شهر رجب المرجب به اصرار وزرای مختار جلوس فرموده بود و عساکر نصرت مآثر آماده حرکت در رکاب مستطاب سلطانی گردیده بودند به حرکت از تبریز مصمم، و در اواسط شهر رجب به خارج شهر نقل مکان را تجهیز و تشمیر فرمود، نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا را نیابت آذربایجان داده، امیر نظام را در خدمتش به وزارت نهاده به دولت و اقبال با نهایت شوکت و اجلال عزیمت دارالخلافه طهران فرمود. و دریا دریا افواج ظفر امواج با توپ و تیب و فرّ و زیب در ظلّ لواه‌ای رنگارنگ به عزم محاربه و جنگ به راه ری و تاختگاه کی پویان آمدند. و تاریخ جلوس سعادت مآنوس حضرت پادشاه جم‌جاه محمد خصال بی‌همال سلطان محمد شاه ثانی را «ظهور الحق» مقرر کردند.

#### لمؤلفه

در جلوسش چو بود نور الحق گشت تاریخ از آن «ظهور الحق» و چون آغاز دولت و کشور ایران نامنتظم بود، غالب عساکر را به محافظت بلاد و حدود و سرحد و نفور آذربایجان مأمور داشته و خود متوکلاً علی الله با حلمی

سنگین تر از البرز و ثباتی گرانتر از الوند و شش هزار (۶۰۰۰) لشکر نظام و بیست و چهار (۲۴) عراده توپ اجل فرجام و سه هزار (۳۰۰۰) سواره صفاشکن مبارزافکن چون سیل منحدر فراز و نشیب را در هم نوردیده همی آمد:

### لمؤلفه

خجسته جیشی هر تن به بزم چون پرویز  
 ستوده فوجی هر یک به رزم چون بهرام  
 همه به پویه تذرو و به پایه چون شاهین  
 همه به جلوه غزال و به حمله چون ضرغام  
 همه به روی سیاوش و نیروی بیژن  
 همه به هیکل هومان و فرّه رهام  
 به دلکشی قد هر یک چو راد سرو سهی  
 به نیکوئی رخ هر یک چو گرد ماه تمام  
 چو خور به چهر ولیکن بشیوه چون کیوان  
 چو مه به مهر ولیکن به کینه چون بهرام  
 چو لب به شندف و شیپور و نای جفت کنند  
 قیامت است تو گوئی به دهر کرده قیام

چون سخن بدین مقام کشید تا این مجلد را اعتدال باشد خرد خورده بین را چنان صواب نمود که وقایع عرض راه و ورود ری و غلبه سلطان کامران خاقان بن الخاقان سلطان محمد شاه غازی ثانی خلدالله ملکه و سلطانه بر اعدا و اعمام را در آغاز افتتاح مجلد ثالث از تصانیف بنده درگاه رضا قلی هدایت که دفتر عاشر دفاتر سبعه تاریخ روضه الصفاست مرقوم دارد و عنان جواد اعوج نژاد خامه سریع السیر را از جولان در میدان فصاحت کشته به دعای دوام دولت ابد مدت حضرت سلطان السلاطین شاهنشاه جم جاه ناصرالاسلام والمسلمین قهرمان الماء و الطین خسرو عصر ابو الفتح و النصر سلطان ناصرالدین شاه غازی خلدالله ملکه و ابدالله دولته پردازد. تمام شد جلد نهم کتاب روضه الصفا ناصری بعون الملك المنان.